

یک اتفاق ساده

«فروشنده»؛ فرصتی برای گفت‌وگو



کیوان کتیریان

● فیلم تازه اصغر فرهادی، «فروشنده»، به نمایش عمومی رسید و خوشبختانه با اقبال عمومی هم مواجه شد. درباره فیلم باید مفصل گفت و نوشت و بی‌تردید، غالب منتقدان و همکاران رسانه‌ای این کار را خواهند کرد. آنچه اینجا می‌خواهم بگویم، جز این است. به گمانم، «فروشنده» فقط یک فیلم نیست، یک فرصت است؛ فرصتی برای گفت‌وگو و تضارب آرا و مباحثه مثبت میان همه آنها که درباره فیلم یا موضوع آن اختلاف نظر دارند. «فروشنده» بیش از هر اثر هنری یا پدیده فرهنگی دیگری در این سال‌ها می‌تواند زمینه گفت‌وگو را فراهم کند. این نکته را اصغر فرهادی در نخستین روز اکران فیلمش هم گفت و اشاره درستی است. فارغ از آنکه از فیلم خوششان آمده باشد یا نه، فیلم شما را به‌شدت درگیر می‌کند، نفستان را بند می‌آورد و شما را وادار به قضاوت می‌کند. اشکالی ندارد. قضاوت کنید. از فیلم سند و استدلال بیاورید و قضاوت کنید. فقط حرف بزنید، ساعت‌ها حرف بزنید. گمان می‌کنم بهتر است بیایم و دوباره حرف‌زدن را تمرین کنیم. بحث‌کردن را بی‌آنکه این‌طرفی‌ها، آن‌طرفی‌ها را به بی‌غیرتی و شبه‌روشنفکری و کلمات «دال و ث دال» متهم کنند و آن‌طرفی‌ها، به طرف مقابل پرچسب دگم و عقب‌مانده و امل و دل‌پایس بچسباندند، اشکالی ندارد. خودمان را جای آدم‌های بگذاریم و درباره کنش‌ها و واکنش‌ها حرف بزنیم، انتقاد کنیم، ایراد بگیریم و تعریف کنیم. درباره جزئیات و نشانه‌های فیلم صحبت کنیم. می‌شود از فیلم با شخصیت‌هایش خوشمان نیاید یا بیاید. ولی ببندیم می‌شود طرف مقابل را با بحث اقلای و گفت‌وگو قانع کرد. «فروشنده» یک تهدید نیست، فرصت است؛ یک فرصت مناسب. الان بیش از هر وقت دیگری به گفت‌وگو نیاز داریم. در سال‌های سیاه پشت‌بسر، به جای گفت‌ووی سالم، تهمت و تهدید و حقد و حسد و کینه را جایگزین کرده‌اند. گفت‌وگو کنیم. گفت‌وگو، کمشده بزرگ این سال‌های جامعه ماست.

نگاه

روایت شهلا لاهیجی از نحوه آشنایی با مترجم «فتحنامه کلات»

● شرق: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان به‌تازگی ترجمه انگلیسی نمایش‌نامه «فتحنامه کلات» را منتشر کرده است. منوچهر انور که پیش‌تر یکی از آثار بهرام بیضایی با عنوان «مرگ یزدگرد» را به زبان انگلیسی ترجمه کرده بود، این‌بار نمایش‌نامه «فتحنامه کلات» بیضایی را ترجمه کرده است. شهلا لاهیجی، مدیر انتشارات روشنگران و مطالعات زنان با انگیزه انتشار ترجمه انگلیسی نمایش‌نامه «فتحنامه کلات» درباره نحوه آشنایی‌اش با مترجم کتاب مطلبی نوشته است. در ادامه متن این یادداشت را به نقل از «سایت روشنگران» می‌خوانید.

اول‌بار با منوچهر انور از طریق صدایش آشنا شدم. می‌توانم بگویم نخستین‌بار منوچهر انور را «شنیدم». در جایی دور از پایتخت، در جنوب در گرمای یک بعدازظهر جمعه مردادماه، درحالی‌که در گوشه دنجی به‌دور از صفحه تلویزیون نشسته بودم، ناگهان شنیدن صدای گوینده‌ای از جعبه جادویی مرا پای تلویزیون کشاند. شاید چون خودم در سال‌های نوجوانی و جوانی چندی «فن بیان» می‌آموختم، کنجکاو شدم بدانم این صدای متین و مفخم با طنین زیبا فارغ از ادا و اصول‌های معمول گویندگان از آن کیست. او را در آن سوی صفحه تلویزیون دیدم که با اعتمادی ناشی از دانش خود در حال اجرای یک میزگرد ادبی بود. تا پایان برنامه منظر شدم که نمایش را بدانم. اما ناگهان برق قطع شد و تا دوباره وصل شود، برنامه تمام شده بود. اما طنین صدای او را همچنان در گوش داشتم به همین دلیل وقتی سال‌ها بعد منوچهر انور را در پی ترجمه نمایش‌نامه «مرگ یزدگرد» بهرام بیضایی دیدم هنوز نامش را نمی‌دانستم. اما با شنیدن صدایش دانستم همان صدای جادویی آن بعدازظهر تابستان است. حالا دیگر نامش را هم می‌دانستم: «منوچهر انور» و هنوز هم چنین باور دارم در میان کسانی که خوش سخن می‌گویند، هیچ‌کس به توانایی او از پس کلام بر نمی‌آید. اما این تنها هنر منوچهر انور نیست. او مترجمی کم‌نظیر نیز هست. کافی است چند صفحه اول «مرگ یزدگرد» به زبان انگلیسی را بخوانید و اکنون با ترجمه «فتحنامه کلات» باز هم کاری از بیضایی او یک بار دیگر توانایی و هنر کم‌نظیر خود را در ترجمه، دست‌کم در برگردان زبان ویژه و مفخم بیضایی نشان داده است و من از سوی روشنگران و مطالعات زنان می‌گویم: آقای منوچهر انور «دست مریزانه»...

مستندی در بزرگداشت فیلم‌ساز تأثیرگذار ایرانی، عباس کیارستمی، ساخته یکی از نزدیک‌ترین همکارانش- سیف‌الله صمدیان- اکران شد. مرگ فیلم‌ساز، عکاس و هنرمند ایرانی، «عباس کیارستمی» ضرب‌های ناگهانی بود برای تمامی طرفدارانش در سراسر جهان و فیلم‌سازان بسیاری که عمیقا تحت‌تأثیر آثار آرام و کم‌هریزه او بودند. مستند «۷۶ دقیقه و ۱۵ ثانیه با عباس کیارستمی» گردآوری شده به دست «سیف‌الله صمدیان»، عکاس، دوست و همکار قدیمی‌اش، پرت‌رهای دقیق و درعین‌حال تکان‌دهنده از این کارگردان است. بدون هیچ مصاحبه‌ای، فیلم منحصرا از ویدئوهایی که در مراحل مختلف زندگی روزمره و کاری کیارستمی گرفته شده، استفاده کرده است تا هنرمندی با استعدادهای گوناگون و مردی استثنایی را نشان دهد که شادمانه زندگی را در آغوش می‌گیرد. آنها که در انتظار افشاکری‌های روان‌شناسانه از طریق مصاحبه‌ها هستند سرخورده خواهند شد و اما برعکس عده‌ای دیگر به‌شدت متعجب و ذوق‌زده می‌شوند؛ وقتی درمی‌یابند که از این صحنه‌های به‌ظاهر تصادفی تا چه اندازه اطلاعات درباره زندگی و کار او به دست می‌آوردند. این نمایش نخستین در جشنواره ونیز، نخستین برداشت از این مجموعه مستندات است و در طول سال پیش‌رو شاهد نمایش روایت‌های دیگر آن در سایر جشنواره‌های معتبر جهانی خواهیم بود. با وجود تعجیل در آماده‌کردن این مجموعه، فیلم موردنظر به خوبی از همان نوع سادگی، نگاه و مدرنیسم غریزی کیارستمی برخوردار است؛ نمونه‌ای دیگر از تأثیر او بر فیلم‌سازی در ایران. عنوان فیلم با شیطنت، مفهوم هم‌زمانی را مطرح می‌کند و درعین‌حال، هم به مدت‌زمان فیلم اشاره دارد و هم به سن کیارستمی که در پاریس به دلیل مشکلات ناشی از جراحی فوت کرد. برخلاف افسانه غربی که هنرمند را منزوی و محکوم به ناشادمانی می‌داند، کیارستمی در زندگی، انسانی است که لیخندزان، خندان و سخاوتمند در جهان ظاهر می‌شود

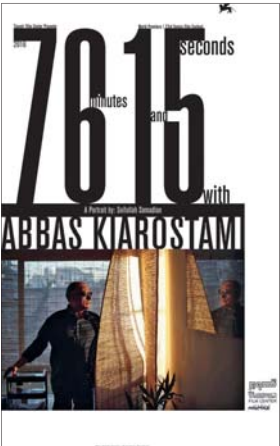
یک اتفاق

روایتی از کیارستمی شاد و سخاوتمند

هالیوودر بیپور تر - ترجمه طوفان گرکانی

و تمامی توجهش متمرکز بر جهان اطراف، زیبایی طبیعت و لذت بی‌نهایت از خلاقیت هنرمندانه است. این یکی از اشعارش است: «صبحی برفی/ به بیرون می‌دوم/ بی‌یک‌لاه و بی‌بالاپوش/ با شادی کودکانه». بخش نخست فیلم او را نشان می‌دهد که اتومبیل آشنایش را از کوچه‌های برفی تهران درمی‌آورد و با دو دوربین لایکا از میان کوه‌ها عبور می‌کند؛ از سگ‌ها و درختان عکس می‌گیرد و ردپا را در برف دنبال می‌کند. این‌کار لذت‌بخش اما، چندین روز کار پرمحمت را به‌دنبال دارد که به کمک یک همکار، صرف چاپ عکس و تصمیم‌گیری‌های فنی می‌شود. در مرحله بعد، موضوع کاملا تغییر می‌کند. کیارستمی با یک بسته مارلبرو، مینیاتور جنگلی را می‌سازد و صمدیان فیلم سایه آنها را روی میز می‌گیرد. سپس عکس‌های پوست درختان را در

ابعاد بسیار بزرگ چاپ می‌کند و همکارانش را می‌بینیم که با زحمت بسیار آنها را دور لوله‌های عظیم می‌چسبانند و مثل سیگارها برای اینستالیشن «درختان بی‌برگ» در کنار هم قرار می‌دهند. به‌دنبال این مرحله با کارگاه آموزش فیلم‌سازی مینی‌مالیستی‌اش روبرو می‌شویم که در هوای آزاد و زیر درختان واقعی برگزار می‌شود؛ شاگردان همه جوان و بسیاری از آنها دخترند. نگرش آسان‌گیرانه‌اش در روابط انسانی در تمامی لحظات به چشم می‌خورد. یکی از لحظات فیلم به حضور ژولیت بینوش، بازیگر «کپی برابر اصل»، در اتومبیل و گردش در خیابان‌های تهران اختصاص دارد. کیارستمی ناگهان می‌ایستد و روزنامه ایرانی را برایش می‌خرد که عکس «بینوش»



می‌برد. کیارستمی در تقلید فیلم خودش دره‌ها را درمی‌نوردد و نام قهرمان زن فیلم، «طاهره»، را همچون عاشق فیلم «زیردرختان زیتون» فریاد می‌زند. این پایانی رزمآلود و تکان‌دهنده برای این مستند پریچ‌وخم است. صمدیان که «ا ب ث آفریقا» را فیلم‌برداری کرده است و جشنواره سالانه تصویر ایران را برگزار می‌کند، در اکثر فیلم خارج از نمای دوربین می‌ماند، اما استعدادش در بسیاری از صحنه‌ها به چشم می‌خورد؛ او برف‌پاک‌کن باران زده، تصاویر امپرسیونیستی می‌گیرد، همین‌طور از آینه، سایه‌ها، برفی که آب می‌شود که همگی گذر زمان را یادآوری می‌کنند. تقریبا به مرگ اشاره‌ای نمی‌شود، اما نیازی هم به این کار نیست.

گفت‌وگو با کمال تبریزی در حاشیه نمایشگاه «انتظار آرام»

فیلم‌ها هم می‌توانند آزاد شوند

می‌کنم یکی از بزرگ‌ترین حواشی این جشن، اعتراض جمعی از اهالی سینما مبنی بر ارزیابی نکردن فیلم‌های هنر و تجربه در داورۃ‌هاست و البته پیشنهادات شورای عالی تهیه‌کنندگان که به‌تازگی مطرح شده است. پاسخ شما به اتفاقات اخیر چیست؟

صحبت‌ها یا به قول شما حواشی بسیاری در این مدت اتفاق افتاده و فکر کردیم بهتر است همه‌چیز به بعد از برگزاری جشن موکول شود تا بهتر بتوانیم در مورد اتفاقات به‌وجودآمده تصمیم‌گیری کنیم. بر همین اساس قرار است بعد از برگزاری جشن امسال و در تدوین آیین‌نامه جدید، به بسیاری از مشکلات رسیدگی کنیم

و سعی می‌کنیم آنها را برطرف کنیم و در پاسخ به اعتراض‌هایی که صورت گرفته است، سعی می‌کنیم به شکل مناسب تصمیماتی اتخاذ

شود. اما همان‌طور که گفتیم، همه‌چیز

به بعد از برگزاری جشن موکول

خواهد شد.

اما بپردازیم به

نمایشگاه عکس‌های فیلم

«خیابان‌های آرام»،

معمولا همیشه نمایشگاه

عکس فیلم‌ها هم‌زمان با

نمایش فیلم، برگزار می‌شود،

اما همچنان از اکران فیلم خبری

نیست، چه حسی از دیدن

عکس‌ها دارید؟

تنها حسی که از دیدن



انتقاد اسماعیل براری از وضع اکران فیلمش

از شیر نفت سهمیه‌ای ندارم



جشنواره‌های خوب و در درجه الف به نمایش در آمد و در سال تولیدش، بالاترین حضور بین‌المللی را در بین فیلم‌های معاصرش داشت. ولی در دفترچه سینمای ایران که در جشنواره که همان سال منتشر شده بود، اثری از نام آن نیست... اولین حضور بین‌المللی آن در جشنواره بروکلین نیویورک بود که مدیر بخش بین‌الملل فارابی با موبایل به من زنگ زده و تبریک گفت، چراکه قبل از آن فیلمی از ایران به آن جشنواره راه نیافته بود، ولی ازسوی همان واحد برای کار بین‌الملل رد شده و از فهرست حذف شده بودا... ده‌ها نکته دیگر راجع به این فیلم می‌توانم بگویم که تناقضی آشکار را نمایش دهد، ولی آیا فکر می‌کنید که این مشکل من است؟ و آیا سرخستی، مقاومت و زنده‌ماندن باوجود ناملایمات، اشکال من است؟ لطفا به من بگویید سایر فیلم‌سازان مستقل سینمای ایران در این لحظه کجا هستند؟ خسرو سینایی نجیب کجاست؟ خسرو معصومی، پوراحمد، کاموزیا پرتوی و... یا خالق اثر «ناخدا خورشید» کجاست؟ سازنده فیلم باشکوه «دوند» چطور؟ چند سال پیش دوستی به من زنگ زد و گفت که آن روز در دفتر معاونت سینمایی وقت، ناخواسته شاهد گفت‌وگویی بوده و به‌واسطه لطفی که به من داشته، به من اطلاع داده بود. او می‌گفت که دو نفر راجع به من گفت‌وگو می‌کردند و نفر اول به دومی می‌گفت: «این براری کیه که هر روز فیلمی که دلش می‌خواد می‌سازه؟» متوجهید؟ از اینکه من فیلم دلخواهم را می‌سازم، ناراحت بود!

اصلا مشکلات «۱۲صندلی» چه بود که دچار توقیف شد؟

هیج... به این نشانه که حتی یک فریم از این فیلم درنیامد یا به آن اضافه

به‌نوعی من را یاد یکی از بچه‌هایم می‌اندازد.

هنوز تصمیمی مبنی بر رفع توقیف و نمایش این فیلم گرفته نشده‌است؟

فکر می‌کنم این فیلم و فیلم‌های مشابه این، به دلایلی خارج از خود فیلم دچار ممیزی و سانسور شدند و اگر آن شرایط اجتماعی که در دوره‌ای اتفاق افتاد و آن را تجربه کردیم، پرونده‌اش مختومه شود و مرتب باز باقی نماند و به سرانجامی برسد، همه این فیلم‌ها هم آزاد می‌شوند و امکان نمایش پیدا می‌کنند. ظاهرا تلاش‌هایی در این زمینه انجام می‌شود، منتها برخی از افرادی که تدریو‌های بیش از اندازه می‌کنند، با رفتارشان اجازه نمی‌دهند چنین اتفاقی رخ بدهد.

باز هم تاکید می‌کنم اگر روزی پرونده اتفاقات گذشته مختومه شود و با آن تنها به شکل یک اتفاق که در مقطعی رخ داده است برخورد کنیم، فیلم‌ها هم امکان نمایش پیدا می‌کنند؛ فیلم‌هایی که صاحب تحلیلی از آن موقعیت هستند و چون اشاره غیرمستقیم به آن موقعیت دارند دچار توقیف نشده‌اند. فکر می‌کنم «خیابان‌های آرام» از آن دست فیلم‌هایی است که خیلی دلم می‌خواهد در سینما نمایش داده شود و عکس‌لعمل مخاطب را ببینم. این فیلم در جشنواره فجر هم نمایش داده شد و تعداد محدودی فیلم را دیدند، ولی در کنفرانس مطبوعاتی فیلم تقریبا به کما گفته شد سکوت کنید و حتی به خبرنگاران هم گفته بودند ساکت باشید و خیلی درباره این فیلم سؤال نرسید. امیدوارم شرایطی فراهم شود که هم فیلم اکران شود و هم هرکس درباره‌اش هرچه می‌خواهد بپرسد.

نشد و سرانجام به نمایش درآمد! مشکل، مفهوم سینمای مستقل است که آستانه تحمل طریف مدیریت سینما در این سال‌ها آن را بر نمی‌تابد... و البته این واقعیت تلخ را به‌جا گذاشته که سرمایه فیلم‌سازی من را پنج سال محبوس کرده و سر آخر هم همان‌طور که مشاهده می‌فرمایید، نابود کرد!

پس علت تکذیب اداره کل نظارت و ارزشیابی درباره توقیف‌نبودن فیلم «۱۲صندلی» چیست؟

در این‌باره هرچه بگویم غیبت محسوب می‌شود. چطور است این را از خودشان بپرسید!... واقعیت غیرقابل‌انکار این است که این فیلم در سال ۹۰ به دلیل طرح مسئله هویدا در بخش خارج از مسابقه جشنواره فجر پذیرفته شد، ولی تا سال ۹۲ پروانه نمایش را دریافت نکرد و پس از آن هم ادامه توقف به چرخه بخش سپرده شد و سرانجام هم به مرگ خاموش منجر شد.

من توانستم فیلم را ببینم. آیا فیلم، موضوع ملتهبی دارد؟

اگر توانستید در شرایط عجیبی که برای فیلم ما پدید آورده‌اند، فیلم را پیدا کنید و ببینید، خوشحال می‌شوم که نظراتن را بر بسم. درحال‌حاضر بیشترین سؤال دوستانم در تلگرام از من این است که این فیلم کجا به نمایش درمی‌آید؟ کاری کردند که وسط بازی، توپ کم شود!

آقای برای! جقدر دیربه‌دیر فیلم می‌سازید؟ یا اینکه شاهد بودیم در گذشته‌جوابی هم به دست آورده‌اید؟

از حسن نظر شما متشکرم، ولی من برای فیلم‌ساختن از شیر نفت سهمیه‌ای ندارم!... باید فیلم بسازم و بفروشم تا بتوانم مجددا فیلم بسازم که با شرحی که رفت، در چرخه آن چوب‌های قرار دارد!

فضای امروز سینما را چگونه ببینید؟

به نظر می‌رسد که دوران گذار را طی می‌کنیم؛ دوره افول سینمای مستقل و ریشه‌دوانی سینمای سرگرمی. کاملا ملموس است که جای مغز و شکم در حال جایه جایی است. حتی جنبش سینمای «هنر و تجربه»، با همه محاسنش، دارد ماهیت غیرمستقلی را دنبال می‌کند. نشانه آن، گروه محدود و بسته‌ای است که در این فرصت فیلمشان را عرضه می‌کنند و غریبه را به میانشان راه نمی‌دهند!

خبری از کار جدیدتان نیست؟

منتظر رونمایی فیلم «گزارش مریم» باشید!... به‌زودی در جشنواره مقاومت... این فیلم هم به دلیل مدیر خردمندى در بنیاد فارابی، چند سالی متوقف شده بود و اکنون مراحل آخر آماده‌سازی را طی می‌کند!

چهره روز

علی نصیریان:

در فصل دوم «شهرزاد» حضور دارم



● علی نصیریان از فعالیتش در فصل دوم سریال «شهرزاد» خبر داد. بازیگر نقش «بزرگ آقا» در سریال نمایش خانگی «شهرزاد» در این‌باره به «میزبان» گفت: درباره کار بنده در فصل دوم سریال «شهرزاد» به بنده گفته‌اند که در سریی جدید این اثر حضور دارم. او ادامه داد: باوجوداین هنوز درباره زمان کار در سریال «شهرزاد۲» هنوز با من تماسی گرفته نشده است. نصیریان درباره فعالیت این روزهای خود خاطرنشان کرد: درحال‌حاضر در هیچ کاری بازی نمی‌کنم. با وجود اینکه در پایان فصل اول سریال «شهرزاد»، بزرگ آقا فوت می‌کند، باید دید نصیریان در فصل دوم سریال «شهرزاد» درواقع بزرگ آقایی است که زنده شده یا کارگردان برای حضور او نقش دیگری را نظر گرفته است. فرضیه دیگر البته می‌تواند فلاش‌بک‌هایی باشد که به گذشته و زمان بعده‌نودن بزرگ آقا برمی‌گردد. گفتنی است، براساس صحبت‌هایی که پیش‌تر مطرح شده بود، قرار بود تصویربرداری فصل دوم سریال «شهرزاد» از ۱۵ شهریور آغاز شود. حسن فتحی، کارگردان حرفه‌ای عرصه سینما و تلویزیون، کارگردانی فصل دوم این سریال را برعهده دارد و بازیگرانی چون شهاب حسینی، ترانه علیدوستی و رامین ناصر نصیر در این اثر به ایفای نقش می‌پردازند.

یادداشت روز

این عکس‌ها «برده‌پندار» جامعه‌است

آزاده جعفریان

● عکس‌های امپتیس سلطانی که این روزها در گالری ایوان به تماشا گذاشته شده، در مرزی میان فیکوراتیو و انتزاع در رفت‌وآمد است اما رنگ و بوی اجتماعی و گزندگی نقادانه دارد. «برده‌پندار» عنوان این مجموعه است که هویت انسانی را از دریچه زلانه بررسی می‌کند؛ هویتی که به هاله‌ای از ابهام و محاق رفته و از منظر هنرمند نقاشان این جامعه نادیده انگاشته می‌شود؛ این‌عکس‌ها ماحصل تلاش ۱۰ساله این هنرمند جوان است که در نخستین نمایشگاه انفرادی‌اش ۲۰ عکس سیاه و سفید را به تماشا گذاشته که با ارائه فرمال فیکورهایش دیدگاه جامعه‌شناسانه‌اش را بروز می‌دهد. چاپ عکس‌ها بر بوم‌های بزرگ ماهیت متزیال آنها را معاصر جلوه داده است، جالب اینجاست که معمولا برای القای تم‌های به‌خاشیه‌رفتن روح انسانیت در جامعه، از پس‌زمینه‌های سیاه و خاکستری استفاده می‌شود اما سلطانی بر بوم‌هایی سید و عکس‌هایی که نور بسیار بر آن تابانده شده، حرف خود را با مخاطب در میانی می‌گذارد که در جای خود جالب توجه است؛ در بعضی از این عکس‌ها، فیکور یک زن دیده می‌شود و در تعدادی دیگر چیزی جز لکه‌ها و سطوح خاکستری وجود ندارد. نکته حائز اهمیت دیگر این است که در نگاه اول تعدادی از این آثار ممکن است تابلوی نقاشی به نظر برسند و در آنها ردی مشابه شره‌های رنگ و لکه جوهر هم به چشم بیاید، حال آنکه همه آنها عکس‌اند و کش‌آمدگی تصویری، نوعی تکنیک در تنظیم دیافراگم دوربین با لرزش آگاهانه لنز یا شاید تکنیک‌های هنگام چاپ است که توانسته ماهیت معنارگایی اثر را ارتقا دهد و بنا بر میل هنرمند فیکورها با کنترلاست خیلی بالا یا پایین روی بوم‌ها به چاپ رسیده‌اند و روایت جامعه‌شناختی مدنظر این مجموعه را محقق کرده‌اند. سلطانی می‌گوید: «در این آثار زن را در ادبیات ایران جست‌وجو و نقش او را به‌عنوان فرامنده و حاکم در ادبیات اسطوره‌ای، با طنز و ساقی در ادبیات قرون میانی بررسی کردم. زن نماد پاکی است که نماد در پس پرده‌ای فراخورشان خود قرار گرفته است و این آثار نشان‌دهنده برداشت فکری و ذهنی من از زن ایرانی است که توسط هاله‌ای از صفات نیک در لفافه‌ای پوشیده شده ولی کماباز در پس تمام این پرده‌ها زیبایی‌اش عیان است».احتمالا از همین منظر است که بازیدکنندگان از «برده‌پندار» این مجموعه را آرازش‌بخش و حائز روح زانگانی می‌خوانند و سپیدی حاکم بر بوم‌ها را امیدبخش ارزیابی می‌کنند. گفتنی است به رسم گالری ایوان، سهم کالری از فروش این آثار به کنسوز هموفیلی اهدا خواهد شد. ایوان در نمایشگاه‌های قبلی سهم خود از فروش آثار هنری را به خیریه‌های محک، نیکان، کمک، دهش‌پور و انجمن حمایت از کودکان کار اهدا کرد. نمایشگاه «برده‌پندار» تا ۲۴ شهریورماه ۱۳۹۵ در گالری ایوان به آدرس الهیه، خیابان مهدیه، خیابان جبهه، کوچه لسانی، بن‌بست حمید، شماره یک برقرار است و علاقه‌مندان می‌توانند هر روز به جز شنبه‌ها از ساعت ۱۶ تا ۲۰ از این آثار دیدن کنند.